

در این شماره:

سرخن: انتخابات ۱۴۰۰: پژواک سراسری شعار «سرنگون باد جمهوری اسلامی! پیش به سوی جمهوری سوسیالیستی نوین!»
کارگر مهاجر افغان بخشی از پیکر طبقه کارگر جهانی
تفاوت بین یهودیت و صهیونیسم
تنوری انقلاب و اهمیت استراتژیک «تسریع در حین انتظار»
واقعیت کمونیسم: اگر روی یونست‌ها به قدرت برسند سرمایه‌داری به سرعت احیا می‌شود

آتش • شماره ۱۱۵ • خرداد ۱۴۰۰

Email: atash1917@gmail.com

آتش

دشمن را سرنگون می‌کنند نه انتخاب!



انتخابات ۱۴۰۰:

پژواک سراسری شعار «سرنگون باد جمهوری اسلامی!»

پیش به سوی جمهوری سوسیالیستی نوین!»

انتخابات ۱۴۰۰ باید با خطی درشت در تاریخ معاصر ایران ثبت شود که به جای افزودن بر مشروعیت رژیم، نفرت و انزجار همگانی از آن را به ثبت رساند. خون‌هایی که جمهوری اسلامی در دی ۹۶ و آبان ۹۸ بر زمین ریخته بود، تبدیل به اراده‌رهایی بخش ده‌ها میلیون نفر شد که آگاهانه مشت بر صندوق‌های انتخاب جنایت و فریب بکوبند.

مقابله توده‌ای با انتخابات ۱۴۰۰ تبدیل به چالشی امنیتی برای جمهوری اسلامی شده است. صف‌آرایی توده‌ای علیه انتخابات چنان عیان و همه‌گیر است که سخنگوی شورای نگهبان مجبور شد اعلام کند که شرکت نکردن مردم در انتخابات، خللی در «مشروعیت» نظام جمهوری اسلامی ایجاد نمی‌کند و رهبر جمهوری اسلامی و بازوی مخوفش در اطلاعات سپاه به عناصر جناح‌های مختلف دستور نام‌نویسی گله‌وار را داد تا به این ترتیب صف‌آرایی متحدانه‌ای را در مقابل مردم به نمایش بگذارند و به «نظام» و وضع موجود اعلام وفاداری کنند. حتا کسانی که رد صلاحیتشان در شورای نگهبان محرز است، به این نام‌نویسی امنیتی پیوسته‌اند. چه مفلوک‌اند اینان! و تا چه حد درشکۀ اسقاط و پوسیدۀ نظامشان آماده‌سرنگون کردن! خیزش‌های دی ۹۶ و آبان ۹۸ سرکوب خونین شدند اما بی‌تردید عامل تعیین‌کننده‌ای در ایجاد اتحاد وسیع ضد رژیمی کنونی بودند. خونی که بیرحمانه بر زمین ریخته شد بی‌حساب و کتاب نخواهد ماند.

شرکت در انتخابات جمهوری اسلامی هرگز کار درستی نبوده و فارغ از نیت و آرزوهای هر کس، همواره مصداق رأی دادن به جنایت‌های رژیم بوده است. زیرا ما با عده‌ای از حاکمان که دارای طرز فکر خاصی هستند روبرو نیستیم، بلکه با یک سیستم یا نظام روبرو هستیم که دارای خصلت سیاسی-ایدئولوژیک و اقتصادی-اجتماعی مشخصی است. خصلت سیاسی-ایدئولوژیک این نظام بنیادگرایی اسلامی است. تمام قوانین آن مبتنی بر شریعت است و سرکوب سازمان یافته نظامی و امنیتی ضامن این قوانین است و خصلت اقتصادی-اجتماعی‌اش یک سیستم سرمایه‌داری وابسته به سرمایه‌داری امپریالیستی جهانی است.

به همین علت شرکت در انتخابات، لاجرم و فارغ از نیت هر کس تأیید جنایت‌های همه جانبه رژیم است: تأیید گسترش فقر و محرومیت از یکسو و انباشت ثروت‌های افسانه‌ای در دست عده‌ای قلیل، زن‌ستیزی و مردسالاری افسارگسیخته دینی، دینمداری و تحمیل قوانین شرعی منسوخ و ضد انسانی، امنیتی کردن جامعه و سانسور و حبس و شکنجه انسان‌ها به خاطر عقیده و اعتراض، ستم بر ملل گوناگون ایران و افغان‌هراسی و مهاجرکشی، تخریب محیط زیست و تخریب و کشتار مردم کشورهای دیگر در جنگ‌های نیابتی کثیف. پیشاپیش اکثریت هفتاد درصدی مردم این واقعیت‌ها را می‌دانند و ننگ شرکت در این انتخابات را قبول نخواهند کرد.

گله‌کاندیدها با وجود اختلافات زیادی که دارند اما همگی آمده‌اند تا نظام‌شان را از وضعیت بحرانی و سراشیبی که در آن گرفتار شده است برهانند. از امثال تاجزاده که پس از ۴۲ سال ادعای بیدار شدن از خواب و عدم باور صد در صدی به ارکان اصلی رژیم را دارند تا امثال رئیسی و فرماندهان سپاه که وعده هرچه غلیظ‌تر کردن اسلام‌گرایی حکومت و تیزتر کردن ساطور قصابی‌اش را می‌دهند، تا امثال لاریجانی و احمدی‌نژاد که وعده روغنکاری چرخ دنده‌های ستم و استثمار نظام و کارآمد کردن آن را می‌دهند. همه اینها متفق‌القولند که برای مقابله با مردمی که مصمم‌اند در مقابل این نظام ارتجاعی و رژیم جنایت‌پیشه‌اش بایستند، باید «انسجام» درونی‌شان را حفظ کنند تا هم بتوانند به طور موثر مردم را سرکوب کنند و هم در صحنه بین‌المللی تصمیم بگیرند که می‌خواهند تابع قدرت‌های سرمایه‌داری-امپریالیستی آمریکا و اروپا باشند یا چین و روسیه و یا هر دو.

اما فارغ از این که چه بخواهند و چه نکنند، قوای محرکه‌ای که هم‌گسیختگی این حکومت از کنترل همگی‌شان خارج شده و حتا کادرهای فکری و عملی آن در تدارک فرار از کشتی سوراخ شده نظام‌شان هستند.



در چنین وضعیتی پیام ما به مردم این است که: یکم) فارغ از این که حاکمیت این انتخابات را چطور برگزار کند و چه کسی رئیس جمهور و «رهبر» شود، از هم گسیختگی درونی رژیم بیشتر خواهد شد زیرا بحران‌های متعددی گریبان این رژیم را گرفته است که کنترل هر یک به نوبه خود بسیار سخت است، چه برسد به زمانی که این بحران‌ها هم‌افزایی کرده و در یکدیگر بیچند. این رژیم نمی‌تواند امواج گسترش‌یابنده اعتراضات مردم را با سرکوب بخواباند اما غیر از سرکوب نیز سلاح دیگری ندارد. در عرصه حکومتداری موریانه فساد تا مغز استخوانش را خورده است و در ازای استثمار مردم و غارت دسترنج مردم، قادر نیست حتی حداقلی از معیشت و سلامت و آموزش را

برای‌شان تأمین کند. هیچ عرصه مهمی نیست که طشت رسوایی رژیم از بام‌ها نیفتاده باشد. در یکسال گذشته، فساد و بی‌کفایتی‌اش را به چنان درجاتی رساند که بیماری همه‌گیری کرونا را تبدیل به یک سلاح کشتار جمعی کرد. جنایات‌های زیست‌محیطی این رژیم ویرانی‌ها و لطماتی به بار آورده که قابل قیاس با بمباران هسته‌ای است.

علاوه بر اینها، جمهوری اسلامی در صحنه بین‌المللی با گزینه‌هایی روبروست که هر یک به شکلی بر بحران‌های عدیده‌اش می‌افزایند. به طور مثال جمهوری اسلامی برای بهره‌گیری از حمایت‌های نظامی و امنیتی امپریالیست‌های چین و روسیه، مجبور است ایران را تبدیل به پایگاه رقابت این دو قدرت امپریالیستی با امپریالیسم آمریکا و اروپایی‌ها کند. اما اتخاذ این سیاست که جا به جایی بزرگی در سوخت و ساز نظام جمهوری اسلامی است، به نوبه خود یک قمار بزرگ است -- به ویژه در میانه تلاطمات و زلزله‌های سیاسی جهان و منطقه است و می‌تواند تعادل آن را هرچه بیشتر درهم ریزد.

تمام این بحران‌ها، موجب شکاف‌های جدی در درون هیئت حاکمه جمهوری اسلامی شده است. این شکاف‌ها به حدی رسیده‌اند که حتی اتحاد حول «عمود خیمه رهبری» که تاکنون ضامن ثبات کانون قدرت‌شان بود، امروزه اتحادی صوری بیش نیست. وابستگان به رژیم هم آگاهند که هیچ یک از جناح‌های حکومتی هیچ راهی حتی برای تخفیف معضلات ویرانگر سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و زیست‌محیطی جامعه ندارند.

دوم) علیه انتخابات صف گسترده‌ای شکل گرفته است که باید هرچه گسترده‌تر شود. اما روشن است که این صف گسترده از انواع گرایش‌های مختلف در مورد این که به واقع معضل جامعه چیست و راه حل کدام است؟ تشکیل شده است. این صف گسترده نیازمند قطب‌بندی رادیکال‌تری است تا مبارزه برای سرنگونی رژیم با استواری پیش برود. این کار فقط با صف‌آرایی در مقابل تمامیت رژیم و هم‌زمان مقابله با قدرت‌های امپریالیستی مختلف (از آمریکا و اتحادیه اروپا تا چین و روسیه) و فریاد زدن و مبارزه برای مطالباتی است که منافع اکثریت مردم را در بر دارد. این مطالبات که برآمده از هفت‌گسل پایه‌ای در جامعه ایران هستند، عبارتند از: متوقف کردن دستگاه سرکوب امنیتی/نظامی، متوقف کردن دخالت دین در دولت، متوقف کردن فقر و بیکاری، متوقف کردن حجاب اجباری و پدرسالاری، متوقف کردن ستم ملی بر مردم کرد و بلوچ و ترک و عرب و ترکمن و مهاجران افغان، متوقف کردن جنگ‌های نیابتی جمهوری اسلامی در خاورمیانه، متوقف کردن نابودی محیط‌زیست. این مطالبات برخاسته از رنج‌های جانکاهی است که کارکرد و سوخت و ساز نظام جمهوری اسلامی و وابستگی آن به نظام سرمایه‌داری جهانی برای اکثریت مردم این جامعه تولید می‌کند. اما ستم‌گری

جمهوری اسلامی، فقط رنج و درد تولید نمی‌کند بلکه هم زمان نیروهای اجتماعی‌ای را به وجود می‌آورد که پتانسیل ریشه کن کردن این نظام و ایجاد جامعه‌ای کیفیتا و به مراتب بهتر را دارند. گوشه‌ای از این پتانسیل‌رهایی بخش را خیزش‌های شجاعانه سال‌های گذشته و گسترش روزافزون اعتراضات کارگران و معلمان و دیگر محرومان جامعه، پایداری خانواده‌های کشته شدگان اعتراضات و زندانیان سیاسی که در چهارگوشه ایران در اسارت جمهوری اسلامی هستند به نمایش گذاشته و لرزه بر اندام رژیم انداخته است.

سوم) اما این پتانسیل چگونه به فعل در خواهد آمد؟ چگونه می‌توان مانع از تکرار فاجعه‌ای مشابه سال ۵۷ شد که رژیم عوض شد اما اساس روابط استثماری و ستمگرانه اجتماعی بر جای ماند؟

مبارزات توده‌ای تحت تاثیر قوای محرکه جامعه طبقاتی، همواره در جهت‌های متفاوت کشیده خواهند و از این امر گریزی نیست. معضل آن است که اکثر این جهت‌ها به ایجاد جامعه‌ای بهتر منتهی نمی‌شوند. ناآگاهی نسبت به آن چه تنها راه حل‌رهایی بخش برای جامعه ما می‌باشد خطر بزرگی است که در کمین جنبش‌های مردم نشسته است. در حالی که به طور علمی و به تجربه اثبات شده است که تنها راه نجات جوامع امروز در همه جای دنیا از جمله در ایران، انقلاب کمونیستی است؛ اما چند و چون چنین انقلابی به شدت در آگاهی جامعه ما غایب است. کمونیست‌ها بدون هراس از موانع، بدون ایستادن در وسط راه، بدون مصلحت‌جویی‌های خرد و بی ارزش باید به کارگران، زنان، کولبران، سوخت بران، مهاجرین افغان، دانشجویان، وکلا، نویسندگان، و... به طور علمی و زنده و با پیگیری هشدار و آگاهی بدهند که: کمونیسم را رد نکنید! چون تنها علمی است که می‌تواند ما را از وضعیت ستم و استثمار و نابودی جمعی نجات دهد. ما باید با جهل و تعصبی که در این حوزه در جامعه ما حاکم است مقابله کنیم. منبع نهایی جهل در مورد واقعیت کمونیسم و تعصبات کور علیه آن، تحریفاتی است که حافظان نظم کنونی بی وقفه اشاعه داده‌اند و این تحریفات فقط به تقویت نظم موجود به شدت ستمگرانه خدمت کرده است. «... امتناع از به کار بردن رویکردی صادقانه و علمی و به جای آن به کار بردن ضد آن در مورد کمونیسم و تاریخ واقعی جنبش کمونیستی و تکامل کمونیسم نوین، یعنی بستن درها به روی تنها آلترناتیو واقعی در مقابل سیستم حقیقتا درنده سرمایه‌داری - امپریالیسم؛ بستن در به روی تنها آلترناتیو معتبری که منافع اساسی توده‌های بشریت و در نهایت کل بشریت و آینده‌ای را نمایندگی می‌کند که ارزش زیستن دارد.» (باب آواکیان، بیانیه‌ای برای سال جدید ۲۰۲۱)

آگاهی به علم کمونیسم نوین بیش از هر کس برای کسانی که تحت شدیدترین و بی‌رحمانه‌ترین شکل‌های استثمار و ستم‌های اقتصادی و اجتماعی هستند، ضرورت دارد. زیرا اینها هستند که می‌توانند و باید ستون فقرات و نیروی محرکه انقلاب کمونیستی شوند و برای این که ستون فقرات و نیروی محرکه چنین انقلابی شوند باید باورش‌شان به ابدی بودن نظام طبقاتی سرمایه‌داری فرو بپاشد. این فروپاشی زمانی ممکن است که به ماهیت نظام حاکم و «روابط درونی» آن پی ببرند و دریابند که برای تغییر بنیادین جامعه صرفا نمی‌توان یک گروه یا افرادی را از اریکه قدرت به زیر کشید.

چهارم) حزب کمونیست ایران (م ل م) خطوط عمده جامعه مطلوب و ممکن آینده را در پیش نویس سند «قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران» ترسیم و منتشر کرده است. ما نیاز داریم که مانند یک آرشیوتکت، برای بنای جامعه آینده، از هم اکنون طرحی علمی از مختصات و اصول کلی آن را در اختیار داشته باشیم و بدانیم مشخصات جامعه آینده که می‌باید بر ویرانه‌های جامعه پوسیده کنونی بنا کنیم، چیست و جامعه سوسیالیستی چگونه معضلات فقر و بیکاری و تخاصمات اجتماعی و جنگ و ستم جنسیتی و ملی و نابودی محیط‌زیست و آوارگی مهاجرت را حل خواهد کرد و موانع مقابل پایش چه خواهد بود و چگونه تلاش خواهد کرد بدون بازگشت به نظام ستم و استثمار گذشته از این موانع بگذرد؟ بی تردید توده‌های کارگر و زحمتکش و روشنفکر از زن و مرد جامعه ما با در دست داشتن طرحی برای ساختن آینده‌ای بنیادا متفاوت می‌توانند با اعتماد به نفس و خلاقیت و دانایی و مهارتی بی نظیر علیه رژیم کنونی بجنگند و مانع از تداوم چرخه خردکننده سرمایه‌داری تحت رژیم‌های ارتجاعی که یکی پس از دیگری جایگزین هم می‌شوند، گردند. صندوق‌های انتخاباتی را باید به زباله‌دانی انداخت و دریچه آگاهی را به روی انقلاب کمونیستی گشود چراکه «این انقلابی است که برای همیشه زنجیرهای اسارت مادی، زنجیرهای اقتصادی و سیاسی استثمار و ستم را که در جهان امروز مردم را اسیر کرده درهم خواهد شکست. اما علاوه بر این، زنجیرهای اسارت ذهنی، شیوه تفکر و فرهنگی را که بر این زنجیرهای اسارت مادی منطبق‌اند و آنها را تقویت می‌کنند ریشه کن خواهد کرد.» (آواکیان. سیاست‌های انتخاباتی بورژوازی. ۲۰۱۹)

سرنگون باد جمهوری اسلامی! پیش به سوی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران



کارگر مهاجر افغان بخشی از پیکر طبقه کارگر جهانی

ناصر چکاوک

اهمیت بررسی کارگر مهاجر آن است که در اقتصاد امروز جهان، بخش مهمی از پیکر طبقه کارگر جهانی را می‌سازد و مسلماً استثمارشونده‌ترین و ستم‌دیده‌ترین بخش آن است. کارگران مهاجر، در ابتدا به علت جنگ‌های ارتجاعی بنیادگرایی و امپریالیستی در افغانستان و ویرانی کشور به وجود آمد. اما مثل لشکر چند صد میلیونی کارگران مهاجر در دنیا، اساساً محصول هرچه جهانی شدن تولید و نیاز سرمایه‌داری جهانی، به کارگر سوپر ارزان است.

جهانی شدن بی حد و مرز تولید را، با نگاه به چیزی که

«زنجیره تامین» نامیده می‌شود می‌توان فهمید. «زنجیره تامین» به طور خلاصه یعنی این که تولید شدیداً جهانی شده است. برای نمونه اگر سنگ کبالت از کنگو با کار کودکان به کارخانه‌های آپل در چین نرسد، آیفون تولید نمی‌شود. اگر این زنجیره شکسته شود، حمل و نقل آیفون به بازارهای نیویورک و فرانکفورت و پاریس و کابل و تهران ممکن نیست. اگر این «زنجیره» به هر دلیلی شکسته شود، مدارهای تولید می‌خواهند. پس «زنجیره تامین» در واقع سیستم عصبی مرکزی اقتصاد جهان سرمایه‌دار است. ۸۰ درصد تجارت جهانی از «زنجیره‌ی تامین» می‌گذرد. از هر پنج شغل در جهان، یک شغل به تولید در این زنجیره‌ها ارتباط دارد. تولید کم هزینه در کشورهای جهان سوم، برای سود آور بودن زنجیره‌های تامین، بسیار مهم و تعیین‌کننده‌اند. جهانی‌تر شدن تولید، یعنی این که هر قطعه از هر چیزی در جایی تولید می‌شود و کارگر هم که مهم‌ترین بخش تولید ثروت است، از جاهای مختلف جهان تهیه می‌شود. این تقسیم کار جهانی، هزینه‌ها را برای سرمایه‌دار پایین می‌آورد. مهم‌ترین عنصر این تولید جهانی، کارگر سوپر ارزان است، که کارگر مهاجر را به وجود می‌آورد. در سال ۲۰۱۶ معلوم شد که غول‌های تولید لباس مانند اچ اند ام (H&M)، نکست Next و اسپریت Sprit از کودکان پناهنده‌ی سوری برای دوخت و دوز و بسته‌بندی لباس‌ها در کارگاه‌های پیمانکاری در ترکیه استفاده می‌کنند. طبق محاسبه‌ی بانک جهانی، در صنعت جهانی پوشاک، هزینه‌ی دستمزد برای تولید هر لباس تنها ۱ تا ۳ درصد از قیمت فروش نهایی را شامل می‌شود. در ۲۰۱۲ نزدیک به ۹۸ درصد پوشاک خریداری شده در آمریکا از جهان سوم فقر زده رسیده است و کمتر از ۲ درصد از کارگران بخش پوشاک و منسوجات «حداقل دستمزد در سطح معیشت» می‌گیرند. اینها آمار رسمی‌اند.

پاندمی کرونا دستکش‌های یک بار مصرف و ماسک را معروف کرد. می‌دانید توسط چه نوع کارگرانی تولید می‌شود؟ توسط کارگران

گزارش و مصاحبه، تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، اظهار نظرات نقادانه و پیشنهاد، طرح و عکس و آثار هنری نگارشی خود را می‌توانید به ایمیل آدرس زیر ارسال کنید و در پخش آتش به وسیع‌ترین شکل ممکن کمک کنید.

email: atash1917@gmail.com
weblog: n-atash.blogspot.com

شرکت تاپ گلاو Top Glove در مالزی. هر اتاق ۲۰ نفر را در خود گنجانده و روزانه ۲۲۰ میلیون دستکش یک بار مصرف تولید می‌کند، در حالی که دستمزد ماهیانه‌ی کارگران حدود ۳۰۰ دلار است. کارگرانی با ماسک‌های «غرق در عرق» که هفته‌های متمادی، بدون

فاصله‌ی اجتماعی، اضافه‌کاری می‌کنند و هیچگاه نتایج آزمایش کوید که مجبور به انجام آن هستند را دریافت نمی‌کنند. کارگران مهاجر در داخل مرزهای کشورهای موطن شان نیز در پایین‌ترین لایه‌های طبقه کارگر هستند. بیشتر آیفون‌های اپل در کارخانه‌ی فاکسون واقع در جنوب چین مونتاژ می‌شوند. فاکسون ۴۵۰۰۰۰ کارگر در استخدام دارد.

در جمهوری دموکراتیک کنگو ۴۰۰۰۰ کودک در کار حفاری تونل و جابه‌جایی تخته سنگ‌های معادن کوبالت هستند تا مواد معدنی ضروری برای توربین‌های گازی و موتورهای جت و انرژی‌های گوسی‌های هوشمند، لپ‌تاپ‌ها، ماشین‌های برقی و غیره را تامین کنند. بسیاری از مهاجرین دنیا شرایط مساعدی را برای مافوق استثمار فراهم می‌کنند، مانند ۳،۵ میلیون نفر که از شرایط ظالمانه در میانمار گریخته‌اند. کارخانه‌های نساجی بنگلادش می‌بینیم که ۳،۶ میلیون کارگر را استخدام می‌کند و بسیاری از این کارگران در زاغه‌های پر از گل و لای زندگی می‌کنند.

قاچاق انسان به عنوان کارگر فوق ارزان، از دهکده‌های نیپال، هند، افغانستان، سوریه و غیره، بخشی از این «زنجیره تامین» است. دو نمونه از قاچاق انسان را مثال می‌زنم. ۲۶ پایگاه نظامی آمریکا، کارگران فوق ارزان از کشور ثالث به کار می‌گیرند. مثلاً در پایگاه‌های نظامی آمریکا در افغانستان، از کارگران نیپالی و هندی که دلال‌ها از دهکده‌های شان آورده‌اند، کار می‌کنند. این‌ها نیمه برده هستند. چون واسطه‌ها برای آوردن شان به افغانستان به آنها پول قرض داده‌اند و شرکت‌های آمریکایی که خدمات پایگاه نظامی را می‌چرخانند، شش ماه تا یکسال از دستمزد این کارگران را به واسطه‌ها می‌دهند. طبق آمار ۲۰۱۴ در ۲۶ پایگاه آمریکایی در خاورمیانه ۳۸ هزار کارگر مهاجر تحت استخدام «سنتکام» یعنی فرماندهی مرکزی آمریکا کار می‌کنند. روزی ۱۲ ساعت کار می‌کنند، هرگز رخصتی نداشته و اجازه تلیفون هم ندارند.

مثال دیگر، قاچاق بچه‌های ۹ سال به بالا توسط طالبان از دهکده‌های افغانستان به اردوگاه‌های پاکستان یا همان مدرسه‌های دینی است. در آنجا کارگر فوق ارزان، بی‌سواد و دینی تعلیم می‌دهند، تا برای انتحار، کار در معادن یا تولید تریاک استفاده کنند. از سوی دیگر، قاچاقچیان انسان از دین برای کنترل و برده کردن استفاده می‌کنند. تا استثمار شونده نفهمد که دارد استثمار می‌شود. بلکه احساس کند که دارد از خدا تبعیت می‌کند و اسلام را سرفراز نگاه می‌دارد. طالبان سالانه هزاران کودک را از روستاها به مدرسه‌های دینی می‌برد. جمهوری اسلامی به سوریه. نهادهای سرمایه‌داری بین‌المللی تایید کرده‌اند که «مدل‌های لجستیک» که مذهب درست کرده است، تأثیرات مثبتی بر شرکت زنان در نیروی کار داشته است. یعنی کار زنان در خانه و در شکل خانواری در خشت‌پزی‌ها.

تولید جهانی یا «زنجیره تامین» تحت کنترل شدید قدرت‌های سرمایه‌دار امپریالیستی است. اما حلقه‌های مختلف آن را سرمایه‌داران محلی و دولت‌های مختلف در کشورهای جهان سوم سازماندهی و مدیریت می‌کنند. بنابراین دولت‌های جهان سوم و سرمایه‌داران کلان این کشورها، بخش مهم از کارگزاران و سازمان‌دهندگان سیستم عصبی اقتصاد سرمایه‌دار جهانی‌اند. کشورهای امپریالیست و بانک‌های جهان که کنترل اقتصاد دنیا را در دست دارند، مرتباً بر این دولت‌ها و سرمایه‌داران محلی فشار می‌آورند که تولید را هرچه کم مصرف‌تر کنند. یعنی کارگر را مرتباً ارزان‌تر کنند و منابع زیرزمینی و اراضی و منابع آبی هر کشور را به این «زنجیره تامین» متصل کنند. همانطور که گفتیم، کارگر ارزان مبنای اساسی تولید جهانی است و تحتانی‌ترین لایه کارگر ارزان، کارگر مهاجر است. کارگر مهاجر افغانستانی صرفاً نمونه‌ای از روند ازدیاد کارگر مهاجر در پیکربندی طبقه کارگر است. هرچند ویژگی‌اش آن است، که جنگ افغانستان و ویرانی کشور، کارگر مهاجر را تولید کرده و مرتباً آن را بازتولید می‌کند.

در شمال سمنگان کودکان ۱۳ ساله روزانه ۱۲ ساعت در معادن ذغال سنگ کار می‌کنند. آن‌ها قاطرها را بار می‌زنند، تا به بیرون معدن برده شود، بسیاری زیر آوار می‌مانند و جان می‌دهند. آنها روزانه شش دلار می‌گیرند. بسیاری مدرسه را ترک کرده‌اند، چون پس از مرگ پدر باید نان‌آور خانه می‌شدند. در سراسر استان سمنگان ۵۰۰ معدن است. بسیاری از کارگران معدن کودک هستند. یک پنجم از کارگران کودک‌اند. مقامات حکومت فقط ۴ تا از چند صد معدن را کنترل می‌کنند، تا استانداردهای ایمنی داشته باشند. اما اکثراً در شرایط مرگبار کار می‌کنند. یا می‌میرند یا برای تمام عمر بیمار می‌شوند. مانند بیماری اسما و دیگر امراض تنفسی.

ماهیت کار در مزارع خشخاش، کارخانه، فرش بافی، خشت‌پزی، گدایی سازمان‌یافته، زباله‌گردی و غیره کار اجباری است. کار اجباری کار بیگاری برای بازپرداخت دیون و بدهی است. در این مشاغل، کودکان زیادی کار می‌کنند. بهره‌کشی از کودکان فقط در این مشاغل اتفاق نمی‌افتد، بلکه در استفاده جنسی از آنان نیز هست.

شرایط کارگر افغانستانی را نمی‌توان فقط با دستمزد و فقدان حقوق سندیکایی ... و حتی فقر کشنده توضیح داد. بدون جنگ و حکومت

دین و سنگسار زن، اشغال امپریالیستی و رقابت میان امپریالیست‌ها و کشورهای همسایه، که هر کدام احزاب جنگ سالار اسلامی وابسته به خودشان را دارند، و مافیای مواد مخدر و خشکسالی نمی‌توان شرایط مهاجرت کارگر افغان را فهمید.

بین سال‌های ۱۹۸۰ به بعد در نتیجه ویرانی افغانستان میلیون‌ها کارگر مافوق ارزان افغانستانی در اقتصاد پاکستان و ایران و ترکیه و کشورهای خلیج کار کرده‌اند. در ساختن برج‌ها و شاهراه‌ها و پارک‌های تهران و معادن ذغال سنگ و نمک پاکستان و نساجی‌های ترکیه. کارگر مهاجر، ستون فقرات تولیدات جهان و تحتانی‌ترین و تحت‌ستم‌ترین لایه آن است، ولی در مبارزات کارگران رسمی کارخانه‌ای و در بیانیه‌های سندیکاها و مبارزات سندیکایی جایی ندارد. انگار وجود ندارد. این درست است که کارگر مهاجر سیال و بی‌ثبات کار است، ولی بدون کارش چرخ‌های اقتصاد سرمایه‌دار نمی‌چرخند. زیست آنها واجد چنان سیالیتی است که هر لحظه از زندگی‌شان در کشمکش پرتنش برای بقا سپری می‌شود. اینها واقعیت‌های نیروی کار جهانی‌اند. این مساله‌ای نیست، که بتوان با اعتصاب و اعتراض خیابانی حل کرد.

کارگران مهاجر غیر ماهر در سراسر جهان با ۴ مشکل روبرو اند: بیکاری، اخراج، بیماری و زندان. کارگران مهاجر افغانستان اولین کارگران اخراجی از ایران بودند. در ترکیه ۳,۷ میلیون کارگر سوری که در بخش غیر رسمی کار می‌کردند، اخراج شدند. در هند، وقتی کارخانه‌های تولیدی تعطیل شدند، ششصد میلیون کارگر بیکار شدند. بسیاری از آنها در مسیر راه به دهکده‌های شان مبتلا به بیماری شدند و جان باختند. عربستان هزاران کارگر اتیوپی را اخراج کرد. کارگران مهاجر جهان در سال ۲۰۱۹ نزدیک به ۵۵۴ میلیارد دلار پول به کشورهای فقر زده خود فرستاده بودند. که با شیوع کرونا به کمتر از نصف رسید. در کشوری مانند آمریکا کشاورزی و بسته بندی گوشت، بدون کارگر مهاجر ممکن نیست. ۷۸ درصد مرگ و میر ناشی از کرونا در صنایع بسته‌بندی گوشت از کارگران مهاجر بوده است. مخصوصاً این مثال‌ها را زدم که تصویر کلیشه‌ای که از «کارگر» در ذهن داریم، کنار بزنیم!

امروز کارگر متعارف، کارگری نیست که در کنار خانواده‌اش است و قرارداد کاری دارد. در شرایط اعتیاد افراطی اقتصاد سرمایه‌دار جهانی به کارگر مافوق ارزان و دور ریختنی، تکرار وضعیت طبقه کارگر صنعتی دهه شصت و هفتاد میلادی، ممکن نیست. این به معنی آن نیست که کارگر صنعتی نداریم! بر عکس نه تنها بر تعداد کارگران صنعتی افزوده شده، بلکه بر خلاف دهه شصت و هفتاد میلادی، اکثرشان در کشورهای جهان سوم هستند. طبق آمار رسمی، تعداد نیروی کار در اقتصاد جهان در سال ۱۹۸۰ حدود ۱,۵ میلیارد نفر بود. در سال ۲۰۰۰ به ۲,۹ میلیارد کارگر افزایش یافت. در گذشته، نیروی کار صنعتی عمدتاً در کشورهای پیشرفته سرمایه‌دار صورت می‌گرفت. اما این هم کاملاً عوض شده است. طبق آمار سال ۲۰۱۰، ۷۹ درصد کارگران صنعتی در جهان سوم بودند، ولی اکثریت، بدون قرارداد کاری و ثبات. یعنی کاملاً با شرایط کارگر صنعتی در دهه شصت و هفتاد میلادی متفاوت‌اند. اتفاق دیگری که افتاده است، زنانه شدن بازار نیروی کار است. بخش عمده نیروی کار کارگاه‌های تولیدی که به کارگاه‌های عرق‌ریزان معروف است، زن هستند. تغییر بزرگ دیگر این است، که ویژگی کارگر ماهر کاملاً عوض شده است. اکثریت کارگران ماهر سابق، دیگر ماهر حساب نمی‌شوند. طبق آمار ای.ال. او ۲۱ درصد از مهاجران جهان در رده کارگران غیر ماهر هستند که در گذشته ماهر حساب می‌شدند. مانند صندوق دار سوپرمارکت‌ها و غیره.

شرکت‌ها، آموزش و پرورش کارمندان را کنار گذاشته و از فن آوری استفاده می‌کنند. یعنی از بارکدهای الکترونیک. به این ترتیب میلیون‌ها وظیفه که در گذشته وظیفه با مهارت حساب می‌شد، امروز در زمره وظایف ساده است و غیر ماهر به معنای آن است، که نمی‌توانند اتحادیه‌ای شوند. و مزایا ندارند.

نابرابری در میان خود کارگران هم وحشتناک است. طبق آمار ای.ال.او، ده درصد از کارگران جهان، ۴۸,۹ درصد از دستمزد کارگری جهان را از آن خود می‌کنند. در حالی که ۵۰ درصد از قشر پایین کارگری، ۶,۴ درصد از درآمدهای کارگری را می‌گیرد. این آمار تکان‌دهنده است: ۲۰ درصد از قشر پایین کارگران که بالغ بر ۶۵۰ میلیون نفر می‌شوند، کمتر از یک درصد از دستمزدهای کارگری را می‌گیرند. این رقمی است، که در ۱۳ سال گذشته عوض نشده است. این‌ها آمار سال ۲۰۱۸ اند. نابرابری میان قشرهای مختلف کارگران، در کشورهای فقیرتر وحشتناک‌تر است. در کشورهای سرمایه‌دار امپریالیستی قشر بسیار پایین مزد در بیمارستان‌ها و خرده‌فروشی‌ها و کشاورزی و فست فود و غیره مهاجرین قانونی و غیر قانونی هستند. اما در جهان سوم هم اینطور است. برای نمونه در تایلند مستخدمین خانگی از کامبوج و برمه مهاجرت کرده‌اند و در کشورهای خلیج از بنگلادش و اندونزی و در روسیه از جمهوری‌های آسیایی و غیره.

این آمار را برای این نمی‌دهیم که بگوییم پرولتاریای واقعی‌آنها هستند که فقیرتر هستند. برای این می‌دهیم که بگوییم که کارکرد سرمایه‌دار این است که پیکر طبقه کارگر را هم سلسله مراتبی کند و پایه افتراق و جدایی در طبقه کارگر است. تنها چیزی که می‌تواند «کارگران جهان متحد شوید» را تحقق بخشد، انقلاب سیاسی است با هدف از بین بردن روابط تولیدی سرمایه‌دار.

لازم است یادآوری کنم که طبقات سرمایه‌دار و دولت‌ها از این دو تغییر در ترکیب طبقه کارگر (یعنی مهاجر بودن بخش عظیم کارگران

و زنانه شدن بازار کار) برای رونق بخشیدن به فرهنگ ارتجاعی مهاجر هراسی و نفرت از زن استفاده کرده‌اند و اگر با این فرهنگ ارتجاعی و ددمنشی مقابله نشود، هیچ جنبش کارگری رادیکال و رهایی بخشی شکل نمی‌گیرد.

تمام خاورمیانه، از افغانستان تا مصر یک دیگ جوشان تضادها است. این وضعیت، پر از خطرات افراطی برای مردم بوده و مانع بزرگ در برابر انقلاب است. ولی همین وضعیت، پر از دشواری‌های بزرگ برای امپریالیست‌ها و تمام طبقات حاکم کنونی و آن‌های که در صف انتظار برای تبدیل شدن به طبقه حاکم‌اند، می‌باشد.

پرسش این نیست که آیا اوضاع سخت‌تر خواهد شد، یا نه.

پرسش این است که نتیجه‌اش چه خواهد بود؟

در پرتو آنچه که گفته شد، می‌توان اهمیت عاجل درگیر شدن با سنتز نوین کمونیسم و درک آن برای آغاز موج دوم انقلابات کمونیستی را دریافت. این وظیفه‌ای است، عاجل برای همه انقلابیون و کمونیست‌های افغانستان و سراسر جهان، که باید هر آنچه در توان دارند، انجام دهند و به تحقق آن کمک کنند.

پیام من به همه ستمدیدگان و استثمارشوندگان افغانستان و جهان این است، که بیایید تاریخ واقعی کمونیسم را کشف کنید، بیایید علم کمونیسم نوین را که علم فهمیدن و تغییر دادن وضعیت هولناک کنونی افغانستان و جهان است، بیاموزیم و به کار بندیم. دیگر این همه ظلم و ستم و استثمار بس است.

طبقه ما باید مسئولیت تغییر رادیکال جهان را بر عهده بگیرد.

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری!

ادامه «تئوری انقلاب...»

دشواری است اما ممکن است و در شرایطی که «کمونیسم به مویی بند است» پیش از هر چیز باید شجاعت و فروتنی علمی را به کار بندیم و برای تغییر انقلابی شرایط، علم انقلاب به همراه تکاملات و گسست‌های آن را به رسمیت بشناسیم و به کار بگیریم.

منابع

- آواکیان، باب (۱۳۹۷)؛ کمونیسم نوین، مترجم: گروه مترجمان حزب کمونیست ایران (م ل م)
- آواکیان، باب (۱۳۹۸)، گشایش‌ها، مترجم: گروه مترجمان حزب کمونیست ایران (م ل م)
- آواکیان، باب (۱۳۹۳)، دولت و آزادی، مترجم: منیر امیری

پانویس‌ها

۱ نخستین بار مائو این مفهوم را در نسبت با جنگ خلق صورت‌بندی کرد. مائو معتقد بود که جنگ خلق را باید فعالانه پیش برد اما برای گرفتن قدرت یعنی برای تعرض نهایی باید صبر کرد تا در نتیجه ترکیب عوامل گوناگون شرایطی به وجود آید که پیروزمند بودن تعرض نهایی را ممکن می‌کند. اما همانطور که در ادامه خواهیم دید، سنتز نوین بستر و برد این مفهوم را توسعه داد و بر مبنای یک صورت‌بندی مفهومی از واقعیت مستحکم‌تر کرد

۲ آواکیان در توضیح این انگاره عنوان می‌کند: «رویکرد استراتژیک به انقلاب یک رویکرد کلی است که مراحل مختلف و متمایز از یکدیگر دارد اما این مراحل متمایز به طور درونی مرتبط به یکدیگر هستند» (کمونیسم نوین). به این معنا تمامی فعالیت‌ها و وظایف متفاوتی که تعیین می‌کنیم، باید در خدمت به هدف انقلاب و دارای نسبت درونی با آن باشند.

۳ ضروری است ذکر کنیم که این تاثیرگذاری، لزوماً همیشه منفی نیست. بلکه، در شرایط فعال بودن کمونیست‌ها در تسریع اوضاع (با کیفیت و سمت استراتژیکی که در بالا گفتیم) نارضایتی افشار بورژوازی از وضع موجود و حتا تضادهای درون هیئت حاکمه، می‌تواند آزادی‌های معینی را در اختیار «تسریع» به سمت هدف استراتژیک انقلاب کمونیستی بگذارد.

۴ در نسبت با تحلیل مشخص از شرایط مشخص لازم است چند نکته را گوشزد کنیم: ۱- هر «تحلیل مشخص»ی بر مبنای یک سیستم تئوریک کلی و با یک چشم‌انداز و رویکرد استراتژیک کلی انجام می‌شود، بنابراین تحلیل مشخصی که مبنای تئوریکش یا رویکرد استراتژیکش انقلابی نباشد، مسلم است که به انقلاب خدمت نمی‌کند ۲- هر تحلیل مشخصی، چگونگی برخورد به شرایط مشخص را نیز در خود حمل می‌کند، بنابراین تحلیل مشخص، گستره و نحوه‌ی عمل را نیز تعیین می‌کند. ۳- ضروری است تاکید کنیم که «تحلیل مشخصی» که ما در اینجا به آن اشاره کرده‌ایم بر مبنای تئوری انقلاب با هدف انقلاب و دارای پیوند درونی با امر انقلاب و تغییر انقلابی است.

۵ حزب ما نقاط تمرکز تضادهای اجتماعی جامعه ایران در جزوه‌ای موسوم به «بیانیه انقلاب» (هفت توقف) صورت‌بندی کرده است.

تفاوت بین یهودیت و صهیونیسم



گزیده از کتاب «علم و انقلاب» مصاحبه با آردی اسکای بریک*

سؤال: بر متن همین بحث‌ها می‌خواهم بدانم اگر سنتز نوین (کمونیسم نوین) نه فقط در جامعه آمریکا بلکه در مقیاس جهانی واقعاً نفوذ وسیعی داشت و مردم بیشتر و بیشتری درگیر آن می‌شدند و هم‌زمان و مرتبط با آن هسته‌ای به وجود می‌آمد از کسانی که آن را در دست گرفته و به مبارزان سرسخت سنتز نوین تبدیل می‌شدند، اوضاع به چه صورتی در می‌آمد؟

اسکای بریک: خوب، در این صورت، سنتز نوین در جامعه آمریکا و در دنیا به چیزی تبدیل می‌شد که «قطب جاذبه» خوانده می‌شود. یعنی تبدیل به یک چارچوب مرجع می‌شد. مردم در سراسر دنیا می‌توانستند به آن رجوع کنند، آن را یاد بگیرند و بر مبنای آن فرآیند انقلاب را در کشورهای خود و به عنوان بخشی از یک جنبش جهانی به پیش برند. خاورمیانه در دهه‌های گذشته یکی از تلخ‌ترین نمونه‌هایی است که فقدان چنین فرآیندی در آن مشهود است. کشورهای خاورمیانه، برای نسل‌های متوالی، توسط امپریالیست‌های خارجی غارت و سرکوب شده‌اند. امپریالیست‌ها، به طور مستقیم یا از طریق دولت‌های ستمگری که سرکار گذاشته و حمایت می‌کنند، توسعه‌ای معوج و معضلات اجتماعی عظیمی برای این کشورها به وجود آورده‌اند و مانع از آن شده‌اند که این جوامع در جهت درستی توسعه یافته و پاسخگوی نیازهای مردم باشند. این مساله خشم و انزجار فوق‌العاده‌ای در بین مردم خاورمیانه پدید آورده. خشم و انزجار عظیم از این‌که پاسخ امپریالیست‌ها برای مشکلات غیرقابل حلی که خودشان در خاورمیانه ایجاد کرده‌اند، فقط بمباران پی‌درپی شهرها و کشورها است. این تنها شیوه‌ای است که آنها برای حل معضلات بلدند: این کشورها مشکل دارند؟ پس بمبارانشان کنید! ویرانی و بدبختی که امپریالیست‌ها در خاورمیانه به بار آورده‌اند، و رای تصور است.

امپریالیست‌ها از اسرائیل هم حمایت کرده‌اند. اسرائیل دولت ستمگری است که طی چندین نسل پی در پی، سیاست نسل‌کشی و حشیانه مردم فلسطین را پیش برده و همچنان می‌برد. دولت اسرائیل با کمک امپریالیسم آمریکا و سایر قدرت‌های امپریالیستی بنا شد. ادامه این وضعیت مطلقاً غیرقابل قبول است. طنز تلخ این است که یک دولت یهودی دارد این جنایت‌ها را مرتکب می‌شود. همان‌طور که باب آواکیان گفته است، «بعد از هولوکاست، بدترین اتفاقی که برای یهودیان افتاد، تشکیل دولت اسرائیل بود.» این، کاملاً درست است و بسیار تلخ است که آدم به نسل‌کشی شش میلیون یهودی در جنگ جهانی دوم توسط هیتلر و رژیم نازی فکر کند و بعد با واقعیت کنونی روبرو شود که دولت صهیونیستی اسرائیل که بعد از جنگ جهانی دوم و با ترسیم دوباره نقشه خاورمیانه ایجاد شد، فلسطینی‌ها را از بخش بزرگی از سرزمین‌های‌شان بیرون رانده و زمین‌های‌شان را غصب کرده است. رژیم بیرحم و نامشروع صهیونیستی تا امروز یهودیان را به سمت نسل‌کشی بی‌رحمانه مردم فلسطین سوق داده است. در حالی که مردم یهود باید بهتر از هر کس دیگر بدانند که

مورد نسل‌کشی قرار گرفتن یعنی چه.

همانطوری که باب آواکیان در دیالوگ با کورنل وست گفت دو شیوه برای جمع‌بندی تاریخی از تجربه هولوکاست وجود دارد و تشخیص تمایز میان آنها بسیار مهم است. جمع‌بندی صحیح این است که «هرگز نباید تکرار شود... ما نباید اجازه دهیم که چنین چیزی دوباره برای یهودی‌ها، یا برای گروه دیگری از مردم، در هیچ نقطه‌ای از جهان، رخ بدهد» و شیوه دیگر جمع‌بندی، شیوه‌ی بسیار غلطی است که بنیان دولت صهیونیستی اسرائیل است و این است که: «چون چنین فاجعه‌ای برای قوم و ملت ما رخ داده، پس هر کاری که ما می‌کنیم مشروع است. ما این سرزمین را به عنوان سرزمین خودمان صادره می‌کنیم، فلسطینی‌هایی که در این سرزمین زندگی می‌کنند و کسانی را که جرئت مخالفت با ما را می‌کنند، سرکوب کرده و از این سرزمین بیرون می‌رانیم. ما فقط بر مبنای منافع خودمان عمل خواهیم کرد و هیچ اهمیتی نمی‌دهیم که اعمال ما چه پیامدهایی برای دیگران خواهد داشت.»

ببیند! خیلی مهم است که تفاوت بین یهودیت و صهیونیسم کمرنگ نشود. یهودیت یک دین و فرهنگ باستانی است ولی صهیونیسم یک جنبش و ایدئولوژی سیاسی است که امروزه یک جنبش و ایدئولوژی راست افراطی و فاشیستی به شمار می‌آید. دولت صهیونیستی اسرائیل قبل از جنگ جهانی دوم حتی وجود نداشت. اما اکنون، خود را به عنوان یک دولت یهودی و به‌عنوان مکان امنی برای همه یهودیان آزار دیده، جا انداخته است. این دولت توسط افراد زیادی، احتمالاً اکثراً یهودیان، هم در خاورمیانه و هم در سایر نقاط دنیا حمایت می‌شود. ولی خیلی مهم است به یاد بیاورم که همه یهودی‌ها صهیونیست نیستند. در واقع تاریخ یهودیان بسیاری در سراسر جهان از جمله در آمریکا، مارکسیست‌های رادیکال و کمونیست‌های انقلابی بودند. من فکر می‌کنم امروزه در حزب کمونیست انقلابی (آر. سی. پی) کسانی هستند که تبار خانوادگی‌شان یهودی است ولی انتخاب کردند که تبدیل به انقلابیون متعهدی شده و برای رهایی همه بشریت مبارزه کنند. آنها به‌درستی از دولت اسرائیل نفرت دارند و کل رابطه‌شان با اسرائیل افشاگری از جنایات‌های این رژیم، نفی و مخالفت با آن است. متأسفانه امروزه تعداد یهودیانی که این‌گونه احساس می‌کنند زیاد نیست. تعداد این افراد باید افزایش یابد! من خیلی خوشحال شدم وقتی دیدم یهودی‌های مترقی در اینجا و آنجا دور هم جمع شده، قدم پیش گذاشته و به صورت علنی و عمومی جنایات دولت اسرائیل را محکوم می‌کنند و می‌خواهند به همگان اعلام کنند که: «به نام ما، نه!» ما نیاز داریم گروه‌های بیشتری از یهودی‌های مترقی گام پیش بگذارند و به دولت اسرائیل و حامیان امپریالیستش در آمریکا بگویند که «چگونه جرئت می‌کنید سیاست‌های نسل‌کشی تان علیه سایر ملل را به نام ما، به نام یهودیان، به نام هولوکاست و به نام همه قربانی‌های هولوکاست، اجرا می‌کنید؟ شما حق ندارید چنین کنید!». ما باید بیشتر شاهد چنین رویکردهایی باشیم.

*اسکای بریک، آردی (۱۳۹۸) علم و انقلاب. ترجمه ریحانه رهنما با همکاری منیر امیری. انتشارات اینترنتی در وبسایت حزب کمونیست ایران (م ل م) (cpiml.org)

ادامه «واقعیت کمونیسم...»

فقط با تقویت آموزش در زمینه خط ایدئولوژیک و سیاسی؛ با ارتقا آگاهی سیاسی کادرها و توده‌های وسیع و با محکم برقرار کردن جهان بینی پرولتری می‌توان به طرز موثر نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی را تحکیم کرد و تکامل داد.»
بر خلاف تبلیغات رویزیونیست‌ها، مسأله رشد نیروهای مولده، بخشی لاینفک از برنامه سوسیالیستی کمونیست‌های انقلابی حزب کمونیست چین بود. آنها، اجرای پیگیرانه سیاست «انقلاب را درک کنید؛ تولید را بالا ببرید» و «پیش برد رشد اقتصاد سوسیالیستی با نتایج عظیم‌تر، سریع‌تر، بهتر و اقتصادی‌تر» را شرایط مهمی برای تحکیم و تکامل نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی می‌دانستند. با مطالعه کتاب شانگهای و شناخت از تجربه ساختمان سوسیالیسم در چین سوسیالیستی تحت رهبری مائوتسه دون به وضوح می‌بینیم که، «فرآیند تحکیم و تکامل نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی یک فرآیند طولانی مبارزه بین دو طبقه، دو راه و دو خط است.» (شانگهای، فصل سوم)

پانویس‌ها

۱. در آتش شماره ۱۱۴ (اردیبهشت ۱۴۰۰)
۲. اصل سند اولین بار در نشریه «مطالعه و نقد» چاپ چین، ۱۴ آوریل ۱۹۷۶ منتشر شد و به زبان انگلیسی در کتاب «مائو پنجمی بود» به قلم ریموند لوتا آمده است. خلاصه‌ای از این سند و نقدهایی که در چین سوسیالیستی به آن می‌شد در نشریه حقیقت، دوره دوم، شماره ۵ به تاریخ مهرماه ۱۳۶۵ نشر یافته است.
۳. «اقتصاد سیاسی مارکسیستی - بخش اول» آتش شماره ۱۰۴ تیرماه ۱۳۹۹
۴. برای یادآوری: کتاب شانگهای در مجموعه «اقتصاد سیاسی» در ستون واقعیت کمونیسم برای مبحث اقتصاد سوسیالیستی مورد استفاده ما بوده است.
۵. نقل قول از مائو در کتاب سرخ نسخه انگلیسی ص ۳۳

تئوری انقلاب و اهمیت استراتژیک «تسریع در مین انتظار»

پروت

میلیاردها انسان در سراسر جهان متأثر از تضادهای سرمایه‌داری در رنج به سر می‌روند. دولت‌ها، با پیشرفته‌ترین ابزارهای کنترل، شهروندان را به هدف سرکوب نطفه‌های شورش رصد می‌کنند. ضد انقلاب، تاریک‌اندیشی دینی، ضدیت با علم و «بازگشت به گذشته» به عنوان راه مقابله با دهشت‌های سرمایه‌داری مطرح شده‌اند. مجموعه‌ای از عوامل بر زمینه‌ی شکست موج اول انقلاب‌های کمونیستی به ضدانقلاب فکری‌ای دامن زده‌اند. شاهد رشد شوم جنبش‌های توده‌ای فاشیستی و بنیادگرایی اسلامی هستیم و در مقابل فلاکت وضعیت بسیاری از توده‌ها مفر را در بدیل‌های ارتجاعی و فاشیستی می‌بینند. توده‌های در رنج به شکل‌های مختلف علیه شرایط ستم و استثمارشان برمی‌خیزند اما بدون این که با حرکتی سازمان‌یافته و نقشه‌مند برای انقلاب کمونیستی پیوند بخورند، با سرکوب سازمان‌یافته دولت‌ها مواجه می‌شوند یا توسط نیروهای طبقات حاکمه و همدستان‌شان به مگاک توهم در مورد «اصلاح» وضع موجود پرتاب می‌شوند.

همین وضعیت در میان کمونیست‌ها و مبارزین قدیم و جدید به شکل عقب‌نشینی از فکر انقلاب سازمان‌یافته و نقشه‌مند و حزبی کمونیستی منعکس می‌شود. درست است که دولت‌ها علی‌رغم بحران‌های درونی و تضادهایی که با یکدیگر دارند، اتحادشان برای سرکوب نیروهای انقلابی به قوت خود باقی است، درست است که بسیاری از توده‌ها مفر را در انواع ارتجاع می‌جویند، این هم درست است که بسیاری از نیروهای مترقی از مسیر انقلاب کمونیستی دست شسته‌اند، اما همچنان راه‌حل برای میلیاردها انسان، انقلاب است و نه هیچ چیز کمتر از آن. این یک شعار و رجز جنگی برای طی طریقی ناممکن و موهوم نیست. فعالیت برای تحقق انقلاب کمونیستی، نیاز عاجل بشریت است و نه تنها ضروری و مطلوب است بلکه ممکن نیز هست؛ مشروط به این که ابعاد متکثر و متضاد واقعیت را به رسمیت بشناسیم، تحلیل کنیم و در راه تحقق تغییر بنیادی آن تلاش کنیم.

یکی از مهمترین مفهوم‌پردازی‌هایی که آواکیان در نسبت با رویکرد کلی به استراتژی انقلاب صورت‌بندی کرده، مفهوم «تسریع در حین انتظار»^(۱) است. معنی ساده‌اش این است که از «واقعیت امروز» تا رسیدن به «هدف انقلاب» را چگونه می‌توان و باید طی کرد. این مفهوم‌پردازی که خود حاصل تحلیل علمی از واقعیت است، راه را بر فهم‌های دترمینیستی و همچنین ماجراجویانه از واقعیت و مبارزه انقلابی می‌بندد. با بررسی دقیق این مفهوم، تلاش می‌کنیم نشان دهیم که استراتژی حقیقی برای چشم‌انداز واقعی انقلاب تنها با تکیه بر فهم علمی از واقعیت استوار است؛ به این معنا، هیچ استراتژی‌ای برای تغییر جز بر بنیاد فهم علمی، انقلابی نخواهد بود و بی‌گمان به تغییر انقلابی هم نخواهد انجامید.

مبناهای تئوریک یک فهم استراتژیک

وقتی از کمونیسم نوین و گسست اپیستمیک آن سخن می‌گوییم، موضوع صرفاً محدود به مفاهیمی نیست که درون سنتز نوین کمونیسم (کمونیسم نوین) وجود دارد، بلکه اساساً به روش و رویکرد علمی تکامل‌یافته‌تری (نسبت به کمونیسم گذشته) برمی‌گردد که این مفاهیم از آن برخاسته و نسبت بین آنها را تعیین می‌کند. مفهوم‌پردازی «تسریع در حین انتظار» به همراه تمامی دلالت‌هایی که در کمونیسم نوین دارد، حاصل این رویکرد به ماده (و مشخصاً جامعه بشری)، اشکال حرکت آن و سازمان‌بندی‌ها و نسبت آنهاست برای باز کردن راه تغییر رادیکال آن. دقیقاً به همین خاطر است که آواکیان فهم علمی تر از «ضرورت و آزادی» را به عنوان هسته سنتز نوین کمونیسم معرفی می‌کند.

درک علمی آواکیان بازتاب این واقعیت است که ماده سطوح سازمان‌یافتگی متفاوتی دارد. و هر کدام از این سطوح قوانین و ضرورت‌های خاص خود را دارند (به نسبت ضرورت‌های عام بستر کلان‌تری که در آن هستند) که از آنها دینامیک‌های خاصی نیز برمی‌خیزند و حرکت و تغییراتشان با این دینامیک‌های خاص نیز رقم می‌خورد. سطوح مختلف ماده به طور مطلق از همدیگر مجزا نیستند و در کنش با یکدیگر، از هم متأثر می‌شوند. به این ترتیب در عمل مداوم و متقابل ضرورت‌های مختلف ما شاهد جهش‌ها و تصادفات هستیم که خود ضرورت‌های جدید و پیش‌بینی‌ناپذیر را خلق می‌کنند.

در این شکل از صورت‌بندی مساله ما صرفاً با «ضرورت»‌های از پیش مقرر شده یا حتی تاریخاً متعین شده و در نسبت با آن ضرورت‌ها، «آزادی»‌های معین روبه‌رو نیستیم. در عوض، تلاقی ضرورت‌های مختلف و به همراه آن تصادفات گوناگون در وهله‌های متفاوت می‌تواند

محدوده‌های ضرورت و آزادی جدید را به دنبال بیاورد.

برای تقریب به ذهن، بگذارید مثالی بزنیم از شرایطی که در آن زیست می‌کنیم. جهان طبیعت با تمامی اجزا و یاخته‌های زنده و ملکول‌های غیرزنده‌اش، ضرورت‌ها و قانون‌مندی‌های خاص خود را دارد. سرمایه‌داری مسلط بر جهان و سیاست‌های بورژوازی نیز ضرورت‌ها و قانون‌مندی‌های خود را دارد. همچنین می‌دانیم که طبیعت در سطح کلان خود متشکل از بی‌نهایت اجزایی است که هر کدام از آن اجزا نیز خود با ضرورت‌های‌شان نسبت‌های مختلفی با ضرورت سایر اجزا برقرار می‌کنند. علی‌رغم مسلط بودن جهانی سرمایه‌داری (سرمایه‌داری امپریالیستی) همین امر در مورد جهان سیاست نیز صادق است، به این معنا که جایگاه و ضرورت‌های هر کدام از کشورها در سامان امپریالیسم جهانی یکسان نیست و هر یک بسته به جایگاهشان با ضرورت‌های متفاوت خاص مواجه هستند. علاوه بر این سطح سازمان‌یافتگی، جامعه انسانی همیشه برای رفع نیازهای خود به طبیعت نیازمند بوده و در آن مداخله کرده است. شکل، گستره و کیفیت مداخلات جامعه انسانی در طبیعت بنا به مراحل مختلف تاریخی و بسته به شیوه‌های تولید مختلف، متفاوت بوده است. در هر حال، در وهله‌ای از تاریخ و در بخشی از جغرافیا بنا به ضرورت سرمایه به گسترش بی‌انتهای (در تبعیت از قانون «گسترش بیاب یا بمیر» که حرکت سرمایه را تنظیم می‌کند) شرایطی بر کشاورزی و دامداری و محیط زیست حاکم شده است که موجب انتشار ویروس‌هایی جدید به درون جمعیت انسانی شده و این ویروس‌های میهمان در محیط‌زیست جدید خود (بدن انسان) دچار جهش شده اند که نتیجه‌اش ظهور ویروس‌های کاملاً ناشناخته بوده است.

آیا این مساله رخداد معجزه‌گون و غیرقابل فهم است؟ خیر به هیچ وجه! آیا این مساله ضرورتی از پیش مقدر بوده؟ خیر به هیچ وجه! مساله در یک سطح کلی بسیار ساده است: تلاقی ضرورت‌های مختلف در سطح سازمان‌یافتگی درونی جامعه انسانی و درونی طبیعت از سویی و برهم کنش پیچیده‌ی اینها از سوی دیگر جهشی را در شکل ویروس‌ها در طبیعت رقم زد. اما طبعاً این مساله صرفاً به طبیعت محدود نماند و تکانه‌های بسیاری را در جامعه انسانی نیز موجب شد و محدوده‌های «ضرورت و آزادی» را هم برای بورژوازی دستخوش تغییر کرد و هم برای سیاست انقلابی. ویروس کرونای جدید که بیماری همه‌گیری کویید ۱۹ را به وجود آورد، از دل شیوه تولید سرمایه‌داری زاده نشد اما در کنش با شیوه تولید سرمایه‌داری، برای بشریت فاجعه آفرید. همین واقعیت، یک بار دیگر با قطعیتی غیرقابل انکار ثابت کرد که شیوه تولید سرمایه‌داری تبدیل به تهدیدی برای اصل موجودیت انسان شده است و عرصه جدیدی از آزادی را برای تبلیغ، ترویج و افشاگری علیه وضعیت موجود و بسیج توده‌های مردم برای انقلاب و ریشه کن کردن سرمایه‌داری فراهم کرد.

تسریع در حین انتظار: پیامد یک روش و رویکرد جدید

آواکیان نه تنها فهم دترمینیستی، مرحله‌گرایانه و ایدئالیستی از تاریخ - که بخشا بدنه مارکسیسم را نیز آلوده به خود کرده بود- را به نقد می‌کشد و از آن گسست می‌کند: «هیچ «فرایند باوقار و منظم» که جامعه را از مرحله‌ای به مرحله دیگر برساند وجود ندارد...» رقص بزرگ والس تاریخ» در کار نیست که به شکل یک دو سه، یک دو سه، انجام شود...» (دولت و انقلاب: ۴۸) بلکه همچنین با ارائه مفهوم «تصادف»، درک ماتریالیستی مارکس از «ضرورت و آزادی» را نیز به شکلی علمی تر توسعه می‌دهد. در همین راستا است که آواکیان به نقل از آردی اسکای بریک عنوان می‌کند که «نه ظهور نوع انسان و نه تکامل جوامع انسانی تا بدین لحظه، نه از پیش تعیین شده بودند و نه مسیرهای از پیش تعیین شده را طی کرده‌اند... این تحولات در تعامل دیالکتیکی بین ضرورت و آزادی رخ می‌دهند و در مورد انسان در تعامل دیالکتیکی بین نیروهای مادی بنیادی و فعالیت و مبارزه آگاهانه مردم رخ می‌دهد» (گشایش‌ها: ۶۵)

حال، با توجه به مبنای بحث، بهتر می‌توانیم به بررسی مفهوم «تسریع در حین انتظار» بپردازیم. منظور از این فرمول بندی چیست؟ آیا آواکیان سیاست انترناسیونال دوم مبنی بر انتظار برای لحظه پخته شدن تضاد پرولتاریا و بورژوازی را پیش می‌نهد؟ لحظه‌ای که هیچ وقت فرا نرسید و انترناسیونال دوم را به متحدین و کارگزاران بورژوازی بدل کرد- مسلم است که خیر. انتظار (فعال و انقلابی) تنها در دیالکتیکش با تسریع (فعالیت و مبارزه آگاهانه برای تغییر دادن مختصات سیاسی و ایدئولوژیک و ایجاد صف‌آرایی و قوای مادی سازمان‌یافته برای انقلاب کمونیستی) معنا می‌یابد. زیرا، کارکرد تضادهای بنیادین به طور خود به خود وضعیت را به سوی کمونیسم سوق نخواهد داد و رها کردن امور به تکامل خود به خودی یعنی تکامل اوضاع بر مبنای سیاست و ایدئولوژی بورژوازی.

یکی از شعارهای استراتژیک که آواکیان به عنوان راهنمای مبارزات کمونیست‌های انقلابی در آمریکا فرموله کرده است، «با قدرت بجنگیم، مردم را برای انقلاب تغییر دهیم» می‌باشد که در هر مقطع بر مبنای شناخت از وضعیت، سازمان دادن مبارزه با قدرت‌های حاکم و رهبری توده‌ها و تغییر افکار و اندیشه آنها را هدایت می‌کند. بنابراین سنتز نوین کمونیسم عینیت موجود را به حال خود وا نمی‌نهد، برعکس با «یک رویکرد استراتژیک کلی»^(۲) برای انقلاب تدارکات لازم را می‌بیند که شامل ۱- آماده‌سازی زمین مبارزه و ایجاد قطب‌بندی‌های مساعد در هر وهله، ۲- آماده‌سازی هر چه بیشتر توده‌ها و تغییر تفکرشان برای پیشبرد انقلاب و همچنین ۳- آماده‌سازی پیشاهنگ و حزب رهبری‌کننده. اما انتظار چیست؟ و به چه معنا انقلابیون باید انتظار بکشند؟

علی‌رغم اینکه، انقلابیون موظف‌اند، در هر وهله تدارک انقلاب را ببینند و بر عینیت موجود و ذهنیت توده‌ها در جهت پیشبرد انقلاب اثر بگذارند، ما می‌دانیم که نیروهای سیاسی و اجتماعی دیگری نیز در کار هستند که خارج از اراده ما بر عینیت موجود و همچنین ذهنیت توده‌ها (که خود بخشی از عینیت کلی است) تاثیر می‌گذارند.^(۳) بنابراین انقلابیون به صورت دلبخواهی و اراده‌گرایانه مراحل مختلف مبارزاتی را تعیین نمی‌کنند. آنها فقط یک فاکتور از فاکتورهای وضع عینی را شکل می‌دهند. تحت این شرایط «انتظار» هیچ نشانی از انفعال را بر خود ندارد؛ بالعکس ما انتظار می‌کشیم «زیرا واقعا در مورد انقلاب جدی هستیم» (کمونیسم نوین: ۲۴۳) و در عین حال فعالانه آن را تسریع می‌کنیم.

با توجه به این تحلیل، کمونیست‌ها از قبل و پیشاپیش مرز و محدوده‌های هیچ حرکتی را به صورت دترمینیستی ترسیم نمی‌کنند. آنها ضمن تحلیل ضرورت‌های هر وضعیت، با توجه به شرایط، وضعیت را به سمت هدف انقلاب کمونیستی هدایت می‌کنند، اما این که این تحولات نهایتاً به کدام سمت جریان می‌یابد از پیش مشخص نخواهد شد و بسته به کنش و واکنش سطوح مختلف عینیت و ذهنیت است. بنابراین، نباید برای هر فعالیت، خیزش یا جنبشی «پیشاپیش...محدوده پیشروی تعیین کنیم» (همان: ۲۴۹)

«تسریع»، «انتظار» و تحلیل مشخص از شرایط مشخص

وقتی از دیالکتیک «تسریع در حین انتظار» سخن می‌گوییم، یک مفهوم‌پردازی کلی را طرح کرده‌ایم که مبتنی بر فهم علمی‌ای از واقعیت است. اما هر جنبشی یا حرکتی را نمی‌توان تسریع انقلاب قلمداد کرد و هر انتظار کشیدنی را هم نمی‌توان انتظار انقلابی دانست. تسریع و انتظار محتوای مشخصی دارند و با حلقه «تحلیل مشخص از شرایط مشخص»^(۵) است که محتوا و جهت‌گیری انقلابی‌اش تعیین می‌شود. برای اینکه بدانیم در پروسه مبارزه در هر وهله با چه ضرورت‌هایی مواجه هستیم و از چه آزادی‌هایی برای پیشبرد وضعیت برخورداریم، نیازمندیم که به تحلیل مشخص از شرایط مشخص اتکا کنیم. در روند مبارزه انواع و اقسام گرایش‌های انحرافی بروز خواهد کرد که فرمول‌بندی «تسریع در حین انتظار» را به سوی محافظه‌راستگرایانه یا ماجراجویی چپ روانه بگلانند.

در بالا در نسبت با مفهوم «تسریع در حین انتظار»، انگاره «سه تدارک» یا «سه آماده‌سازی» را طرح کردیم. اما اگر در هر وهله تحلیل دقیقی از شرایط عینی و مشخص تضادها نداشته باشیم و نتوانیم خط استراتژیک خود را در رابطه با شرایط عینی خاص به کار ببندیم، نه قادر خواهیم بود زمین مبارزه را برای انقلاب مساعد کنیم و نه راه انقلاب را در مقابل توده‌ها باز کنیم و خود مسایل نشان از ناآمادگی پیشاهنگ دارد. تحت این شرایط زمینه برای رشد اقسام گرایش‌های انحرافی که در بالا گفتیم فراهم می‌شود.

تضاد اساسی جوامع، پایه‌های مادی مجموعه‌ای از تضادها را فراهم می‌کند که همگی آنها واقعی هستند و موجب ایجاد روندهای اجتماعی مختلفی در سطح جامعه می‌شوند. پیش‌آهنگ انقلابی علاوه بر اینکه بایستی کیفیتی داشته باشد که روندهای مختلف اجتماعی را تحلیل کند، «در هر مقطع، باید نقاط تمرکز کلیدی تضادهای اجتماعی و روش‌ها و شکل‌هایی را پیدا کند که می‌توانند آگاهی سیاسی توده‌ها را تقویت کنند و توانایی نبرد و سازماندهی آنها را برای پیشبرد مقاومت سیاسی علیه جنایات این سیستم بالا ببرند.» (۲۵۱) بی‌جهت نیست که آواکیان در ادامه توضیح «تسریع در حین انتظار» از «تحلیل مشخص» و «نقاط تمرکز کلیدی تضادهای اجتماعی»^(۵) سخن می‌گویند. این درست است که مجموع تضادها و نیروهای مختلف اجتماعی روندهای متفاوت و بعضاً متناقضی را موجب می‌شوند اما بی‌شک هیچ کدام از این روندها به صورت خود به خودی به سوی انقلاب میل نمی‌کنند. انقلاب کمونیستی تنها با شناخت و تحلیل این روندهای پیچیده و جد و جهد برای تغییر آنها در مسیر انقلاب است که ممکن می‌شود.

انقلاب: مسیری دشوار اما ضروری و ممکن

همانطور که دیدیم یک مفهوم‌پردازی (در اینجا «تسریع در حین انتظار») در یک سیستم نظری با سایر مفاهیم ارتباط درونی دارد. «تسریع در حین انتظار» در ارتباط با «ضرورت و آزادی»، «رابطه عینیت و ذهنیت»، «سه آماده‌سازی»، «رهبری» و «نقاط تمرکز کلیدی» و «رویکرد استراتژیک» به حل معضلات انقلاب در هر وهله، صورت‌بندی شده است. هر کدام از این مفاهیم و انگاره‌ها بدون توجه به رویکردی که درونی هر سیستم نظری است، به واژه‌هایی میان تهی تبدیل خواهند شد. همچنان که اگر هر کدام از این مفاهیم را به صورت منفک از همدیگر لحاظ کنیم از آنها چیزی جز فرمول‌هایی باقی نمی‌ماند.

انقلاب امری پیش پا افتاده نیست؛ تغییر بنیادی تمام بنیادهای کهنه است، فتح جهان است. بنابراین کار فکری و عملی بسیاری را می‌طلبد. چشم انداز رفیع انقلاب کمونیستی در پشت ابرهای رفرمیسم، پراگماتیسم و اپورتونیسم (که هر کدام فضا را برای جولان دیگری می‌گشاید) برای بسیاری از نیروهای مترقی در حال محو شدن است. اما با تکیه بر روش و رویکردی که بتواند واقعیت را هر چه همه جانبه‌تر تحلیل کند و ضرورت‌های وضعیت در کنار آزادی‌ها و پتانسیل‌های واقعی جهش در شرایط مد نظر قرار دهد، همچنان می‌توان به تغییر بنیادی ضرورت‌ها و رنج‌های غیر ضروری که بر بشر تحمیل می‌شود و تحقق انقلاب کمونیستی چشم دوخت. مسیر

اگر رویونیست‌ها به قدرت برسند سرمایه‌داری به سرعت احیا می‌شود

اقتصاد سیاسی مارکسیستی - بخش دهم

واقعیت کمونیسم چیست؟

در علم کمونیسم، واژه «رویزیونیسم» اشاره دارد به سیاست و برنامه‌ای که در مضمون بورژوازی است اما در ظاهر به عنوان سیاست و برنامه کمونیستی و سوسیالیستی ارائه می‌شود.

در مقاله‌ای تحت عنوان «درک دو واقعیت اساسی در مورد چین معاصر»^(۱) گفتیم چین از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۶ (۱۳۲۸ تا ۱۳۵۵ شمسی) یک کشور سوسیالیستی بود، اما با به قدرت رسیدن رویونیست‌ها در سال ۱۹۷۶ پس از مرگ مائوتسه دون، سوسیالیسم واژگون و سرمایه‌داری احیاء شد. این مقاله، نکته مهمی را در مورد ماهیت «پول» در جامعه کنونی چین در مقایسه با ماهیت آن در جامعه قبلی و سوسیالیستی چین یادآوری کرده و می‌گوید، پول چینی که عکس مائوتسه دون بر آن نقش بسته است، در دوران چین سوسیالیستی، نماینده ثروت اجتماعاً تولید شده بود که به طور اجتماعی توسط کارگران و زحمتکشان چین تصاحب و کنترل می‌شد. در حالی که امروز در چین سرمایه‌داری، پول نماینده ثروت اجتماعاً تولید شده‌ای است که به طور خصوصی توسط طبقه سرمایه‌داران چینی و بین‌المللی تصاحب و کنترل می‌شود. عاملی که در دوران سوسیالیسم، پول را از تجسم سود و سرمایه خصوصی تبدیل به نماینده کار اجتماعی کرده بود و این خصلت را تضمین می‌کرد، علاوه بر استقرار مالکیت همگانی سوسیالیستی بر ابزار تولید، حاکم بودن دولت واقعا سوسیالیستی و رهبری واقعا کمونیستی بود.

معیار «دولت واقعا سوسیالیستی» به دلخواه تعیین نمی‌شود. بلکه، آن چه تعیین‌کننده خصلت سوسیالیستی یک دولت است، گسست آن از دینامیک‌های زیربنایی سرمایه‌داری است. به یک کلام، دولت واقعا سوسیالیستی، دولتی است که حل تضاد اساسی سرمایه‌داری (تضاد میان تولید اجتماعی از یکسو و تصاحب و کنترل خصوصی تولید اجتماعی) را پیش می‌برد و فرآیند «دو گسست» و «نابودی چهار کلیت» را محقق می‌کند. منظور از «دو گسست» به گفته مارکس: گسست از مالکیت کهنه و افکار کهنه است. مارکس با نقد علمی سرمایه‌داری به این نتیجه‌گیری علمی رسید که سوسیالیسم دورانی طولانی است که «نابودی چهار کلیت» معرف و خصلت‌نمای آن می‌باشد: نابودی کلیه تمایزات طبقاتی، نابودی کلیه روابط تولیدی که این تمایزات را به وجود می‌آورند، نابودی کلیه روابط اجتماعی که توسط این روابط تولیدی شکل می‌گیرند و نابودی کلیه افکاری که بازتاب و تقویت‌کننده تمایزات طبقاتی و اجتماعی هستند. همچنین، واقعی بودن رهبری کمونیستی نیز با معیارهای مادی و عینی که به طور علمی تعیین شده‌اند محک زده می‌شود؛ معیارهایی که قابل تقلیل به معیارهای فرمیک مانند نام‌گذاری و آیین‌ها و حتا ترکیب کارگری نیستند. حزب کمونیست در صورتی واقعا کمونیستی است که به لحاظ افق و برنامه و سیاست‌ها نماینده حل تضاد اساسی عصر سرمایه‌داری و حرکت دادن جامعه و جهان به سمت کمونیسم باشد.

در همان مقاله «درک دو واقعیت اساسی در مورد چین معاصر» گفتیم که نظام سوسیالیستی در چین توسط بورژوازی جدیدی که در حزب کمونیست چین و دولت سوسیالیستی چین رشد کرده بود، از طریق کودتایی در اکتبر ۱۹۷۶ سرنگون شد. کمونیست‌های انقلابی قلع و قمع شدند و رهبران کمونیست واقعی مانند «چیان چین» و «چن چان چیاو» در زندان‌ها کشته شدند یا پوسیدند. یکی از رهبران و اعضای قدیمی حزب کمونیست چین به نام «دن سیائو پین» که رویونیستی شناخته شده بود، رهبری «بورژوازی جدید» را در دست داشت. علت این که مائوتسه دون این طبقه را «بورژوازی جدید» خواند این بود که با بورژوازی کهنه‌ای که توسط انقلاب ۱۹۴۹ سرنگون شده بود فرق داشت و در واقع از دل تضادهای خود جامعه سوسیالیستی سر بیرون آورده بود و مقرهای فرماندهی‌اش در خود حزب کمونیست بود. باید تاکید کرد که «بورژوا» شدن بخشی از کمونیست‌های حزب کمونیست چین به این علت نبود که تبدیل به صاحبان خصوصی ابزار تولید و سرمایه شده بودند بلکه بورژوا بودند چون برای طرح و برنامه و سیاستی می‌کوشیدند که دینامیک‌های سرمایه‌داری را تولید و بازتولید و راه را برای احیاء سرمایه‌داری باز می‌کرد. در واقع اینها کسانی بودند که مائوتسه دون در موردشان گفت: پنجاه سال در کنار یکدیگر سرود انترناسیونال خواندیم اما عده‌ای از آنان به سمت سرمایه‌داری رفتند.

مهمترین سندی که رویونیست‌های حزب کمونیست چین در دوران سوسیالیسم، تولید کردند و حاوی برنامه احیاء سرمایه‌داری بود

سندی با عنوان «مسایلی معین برای تسریع رشد صنعتی» (به اختصار «سند بیست ماده») به قلم «دن سیائوپین» بود. این سند، به یکی از محورهای اصلی مبارزه طبقاتی میان «راه سوسیالیستی» و «راه سرمایه‌داری» در حزب کمونیست چین و در کل جامعه تبدیل شد. به ویژه در دوره «انقلاب فرهنگی بزرگ پرولتاری» که از سال ۱۹۶۶ آغاز شده بود در هر کارخانه و کمونی بحث شده و مورد نقد قرار می‌گرفت.^(۲)

می‌توان گفت که سند بیست ماده‌ای سه محور عمده داشت: یکم، تسریع رشد صنعتی چین را وابسته به سرمایه‌گذاری‌های خارجی در نفت و معادن و بالا بردن بهره‌وری کار از طریق وارد کردن فن‌آوری از خارج می‌دانست. دوم، رشد صنعتی را منوط به ایجاد تقسیم کار مطلق میان کار فکری (فن‌آوری/مدیریت) و کار بدنی (کارگری) می‌کرد. سوم، بر اجرای مطلق اصل «از هر کس به اندازه توانایی‌اش و به هر کس به اندازه کارش» را موعظه می‌کرد.

کمونیست‌های انقلابی که توسط مائوتسه دون رهبری می‌شدند، سند بیست ماده‌ای را در سه محور عمده نقد کرده و آن را نمونه‌ای از خط رویزیونیستی «رشد نیروهای مولده» می‌دانستند.

نظری رویزیونیستی «راه رشد نیروهای مولده»

همانطور که در بخش‌های پیشین در تشریح مبانی علم اقتصاد سیاسی مارکسیستی گفتیم، شالوده هر جامعه‌ای را روابط تولیدی میان انسان‌ها تشکیل می‌دهد و روابط تولیدی، در اعصار مختلف نسبت به این که نیروهای مولده (دانش و مهارت و ابزار انسان در تولید نیازهایش) در چه سطحی از پیشرفته‌گی است، روابط تولیدی یا سازمان همکاری و تقسیم کار میان انسان‌ها شکل‌های متفاوتی به خود می‌گیرد. مثلاً، شکل برده‌داری، فئودالی، سرمایه‌داری یا سوسیالیستی.^(۳) (به نیروهای مولده، نیروهای تولیدی هم گفته می‌شود).

نقد کمونیست‌های تحت رهبری مائو به سند بیست ماده‌ای این بود که می‌خواهد نیروهای مولده را بر اساس احیاء روابط سرمایه‌داری تضمین کند. در حالی که، روش سوسیالیسم در رشد نیروهای مولده ایجاد تغییرات مستمر سوسیالیستی در روابط تولیدی است. کمونیست‌های انقلابی تاکید می‌کردند، هرچند با رشد روابط سرمایه‌داری به طور موقت نیروهای مولده رشد می‌کنند اما خیلی زود، تبدیل به ماشین ویرانگر نیروهای مولده شده و مهم‌ترین وجه نیروهای مولده را که خود انسان‌ها هستند، از بین می‌برد. با رشد روابط سرمایه‌داری، قوه محرکه آنارشی سرمایه‌داری بر اقتصاد حاکم می‌شود. رقابت آنارشیک میان سرمایه‌های متعدد در عین حال که محرکی است برای ابداعات فن‌آورانه اما بیشتر از آن موجب نابودی انسان‌ها و خلاقیت‌های آنان، نابودی فرآیندهای تولیدی به زحمت سازمان‌یافته و نابودی محیط‌زیست می‌شود که آثار تخریبی آن در جهان امروز مانند روز روشن است.

این تفاوت عظیم میان راه سوسیالیستی و راه سرمایه‌داری رشد اقتصادی، برای رویزیونیست‌ها پیشیزی ارزش نداشت و دن سیائوپین با این جمله که «گرچه باید موش بگیرد، حال می‌خواهد سفید باشد یا سیاه» این تفاوت فاحش را انکار می‌کرد. به اعتقاد رویزیونیست‌ها، صنعت باید توسعه یابد مهم نیست که تحت چه نوع مالکیت و چه سبک مدیریتی باشد؛ بر مبنای استثمار و رشد شکاف‌ها و تمایزات طبقاتی باشد یا بر مبنای محدود کردن آنها.

روابط تولیدی با نظام سرمایه‌داری جهانی

در شرایطی که استقلال و خودکفایی اصل مهمی در ساختن اقتصاد سوسیالیستی است، برنامه بیست ماده ای عکس آن را موعظه می‌کرد و تحت عنوان «آموختن از کشورهای سرمایه‌داری» هدفش این بود که چین را به دینامیک‌های سرمایه‌داری جهانی متصل کند و از این طریق راه احیای سرمایه‌داری را هموار کند. در مقابل، مائو تاکید می‌کرد «از تجربه خوب دیگر کشورها آگاهانه بیاموزید و حتا تجارب بد آنها را نیز مطالعه کنید تا از آن درس بگیرید». این آموختن شامل آن بود که نمی‌توان طرح‌های فن‌آورانه را همان طور که در کشورهای سرمایه‌داری به کار برده می‌شوند و هدفشان تامین حداکثر سود برای سرمایه است به کار گرفت. کمونیست‌های انقلابی هشدار می‌دادند که «سرمایه» چیزی خنثی نیست بلکه روابط اجتماعی مبتنی بر استثمار، تولید با هدف سودآوری، تولید از طریق رقابت با سرمایه‌های دیگر است و هنگامی که سرمایه خارجی وارد چین بشود، این روابط را با خود به همراه می‌آورد. برنامه بیست ماده‌ای قصد داشت چین را پایگاه مواد خام سرمایه‌داری جهانی، کارگاه زنجیره‌ای و تعمیرات و محل سرمایه‌گذاری‌های سودآور کرده و کارگران را تبدیل به مزدوران سرمایه داخلی و خارجی کند. رویزیونیست‌ها با سرنگون کردن کمونیست‌ها، در نهایت موفق به این کار شدند.

رابطه میان مالکیت بر ابزار تولید و دو جنبه دیگر از روابط تولیدی

هرچند رویزیونیست‌ها، به طور آشکار تبدیل مالکیت همگانی سوسیالیستی به مالکیت خصوصی سرمایه‌داری بر ابزار تولید را موعظه نمی‌کردند. آنان برای هموار کردن رجعت به مالکیت خصوصی را با حمله به دو مولفه دیگر از روابط تولیدی آغاز کردند. همانطور که در مباحث پیشین در باب مبانی اقتصادی سیاسی مارکسیستی گفتیم، روابط تولیدی دارای سه مولفه اصلی است که عبارتند از: مالکیت بر

ابزار تولید، توزیع ثروت تولید شده، جایگاه هر کس در فرآیند تولید. در جامعه سرمایه‌داری، توزیع ثروت طوری است که کسانی که کار می‌کنند حتا «حق شکم سیر» را ندارند و کسانی که صاحبان ابزار تولید هستند و کار نمی‌کنند، ثروت تولید شده و توزیع و کل فرآیند آن را کنترل می‌کنند. در جامعه سوسیالیستی با استقرار اصل «از هر کس به اندازه توانایی‌اش و به هر کس به اندازه کارش» این رابطه استثمارگرانه از بین می‌رود. اما این فقط آغاز است و جنبه‌های بورژوازی در جوانب دیگری از روابط تولیدی به قوت خود باقی است. مثلا در توزیع، هنوز جامعه به اصل کمونیستی «از هر کس به اندازه توانایی‌اش و به هر کس به اندازه نیازش» نرسیده است. هنوز جایگاه هر کس در فرآیند تولید (کارگر و مهندس و مدیر) تمایزات دوران سرمایه‌داری را با خود حمل می‌کند.

برنامه بیست ماده‌ای رویزیونیستی می‌نویسد: «از هر کس به اندازه توانایی‌اش و به هر کس به اندازه کارش یک اصل سوسیالیستی است. در دوره سوسیالیستی این اصل باید با عزم و اراده اعمال شود چرا که اساسا منطبق بر نیازهای رشد نیروهای مولده است. اعمال توزیع تساوی‌گرایانه بدون در نظر گرفتن ماهیت کار، ظرفیت جسمانی افراد، مقدار خدمتی که انجام می‌دهند باعث می‌شود که شور و شوق سوسیالیستی توده‌های وسیع سرکوب شود.»

واقعیت چیست؟ اصل فوق در عین حال که یک اصل سوسیالیستی توزیع است و در دوران طولانی سوسیالیسم و قبل از استقرار جامعه کمونیستی در سراسر جهان، لازم است که اجرا شود اما بیان وجود «حق بورژوازی» در جامعه سوسیالیستی است. به این معنا که هر کس مهارت یا قدرت بدنی و فکری بیشتر دارد، ثروت بیشتری از تولید اجتماعی نصیبش می‌شود. وجود «حق بورژوازی» مانعی است در مقابل محو کامل تمایزات طبقاتی و اجتماعی. رویکرد سوسیالیستی به این معضل این نیست که اصل فوق روی سنگ حک شود. بلکه دولت سوسیالیستی باید مرتبا آن را محدود کند. اقداماتی هم چون کم کردن ردیف‌بندی دستمزدها که در چین سوسیالیستی به حد هشت درجه‌بندی رسیده بود. و هم چنین افزایش دائمی بر تعداد فرآورده‌ها و خدماتی که به رایگان در دسترس همگان است. مثلا علاوه بر آموزش و بهداشت، همگانی کردن وسایل نقلیه یا ایجاد آشپزخانه‌های عمومی در محلات و کارخانه‌ها و مدارس و غیره. معافیت زنان از کار در دوره عادت ماهانه. شرکت کارگران در مدیریت و شرکت مهندسان و مدیران در تولید.

رویزیونیست‌ها همه این اقدامات را به عنوان «آنارشسیسم» و «پایین آوردن «بهره‌وری» و ضدیت با رشد صنعتی محکوم می‌کردند. در زمینه «جایگاه هر کس در فرآیند تولید» نیز برنامه بیست ماده‌ای می‌گوید، «سیستم مسئولیت، هسته مرکزی قوانین و مقررات یک شرکت است. بدون یک سیستم مطلق مسئولیت، تولید با هرج و مرج پیش می‌رود». آنان، اعمال دیکتاتوری بورژوازی مدیریت بر کارگران را به منزله «کارآیی» تلقی می‌کردند و تحت عنوان «مقابله با آنارشسیسم» خواهان اعمال دیکتاتوری بورژوازی بر کارگران در شکل «کنترل، بازرسی، اجبار» بودند.

اما کمونیست‌های انقلابی هشدار می‌دادند که مدیریت صنعتی در یک جامعه طبقاتی هرگز خصلتی ماوراء طبقات ندارد و مدیریت و سیستم مسئولیت باید بر اساس بر آگاهی توده‌های کارگر و کارکن بنا شود تا توده‌های مردم در تعاون و همکاری داوطلبانه فرآیند تولید را پیش ببرند. در مقابل اصول رویزیونیستی مدیریت صنعتی، کمونیست‌های انقلابی حزب، با دامن زدن به آگاهی در میان کارگران، اتحاد عظیمی به وجود آورده و اصول اساسی «جدول مجتمع آهن و فولاد آشنان» را به عنوان مدل و الگوی سبک کار برای مدیریت صنعتی سوسیالیستی ارائه کردند. اصولی که نظمی دینامیک و دگرگون‌کننده ایجاد می‌کرد و متکی بود بر آگاهی فزاینده کارگران و کارکنان در مورد این که تولید سرمایه‌داری چیست و تولید سوسیالیستی کدام است. در کارخانه‌ها و شرکت‌ها مبارزه طبقاتی (و نه تولید) به عنوان حلقه کلیدی در پیشرفت کار اعلام شد. ترکیب مناسبی میان زمان کار تولیدی و زمان مطالعه و بحث سیاسی و هنری و ادبی در کارخانه و کمون‌ها برقرار شد. سیستم یک تخصص اما توانایی‌های چندگانه به وجود آمد به طوری که کارگران در امور مدیریتی و فن‌آوری و مهندسان و مدیران در امور تولید مستقیم شرکت می‌کردند. برنامه بیست ماده‌ای رویزیونیست‌ها برای کنار زدن رهبری کمونیستی، می‌گفت «سیستم‌های فرماندهی مدیریت باید مستقل عمل کنند» و منظورشان مستقل از رهبری کمونیستی بود. حذف رهبری کمونیستی در واقع برای باز کردن راه سیاست‌ها و طرح‌های بورژوازی بود.

کتاب شانگهای^(۴) کلیه تمامی این اصول را در فصل سوم جمع‌بندی کرده و می‌گوید، «نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی از طریق مبارزه تحکیم یافته و تکامل می‌یابد» و این که «... ضامن نهایی در تحکیم و تکامل نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی عبارت است از عمل کردن به خط مارکسیستی و انتقاد و طرد خط رویزیونیستی. برای تحکیم و تکامل نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی لازم است که تحت دیکتاتوری پرولتاریا حق بورژوازی محدود شود. در جامعه سوسیالیستی، حق بورژوازی در حیطه مالکیت کاملا لغو نشده است. در زمینه برخورد به حق بورژوازی که هنوز در جامعه سوسیالیستی موجود است لازم است یک راه به دو تقسیم کنیم. یعنی اینکه از یک طرف نقش تاریخی آن را ببینیم و اجازه دهیم که وجود داشته باشد؛ اما همچنین لازم است محدودش کنیم و اجازه ندهیم که بسط و رشد یابد. ... برای تحکیم و تکامل نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی، آموزش سوسیالیستی باید تقویت شود. مالکیت همگانی سوسیالیستی بر اساس محو مالکیت خصوصی ساخته می‌شود. اما "بقایای افکار کهنه که انعکاس نظام کهنه است تا مدت طولانی در مغز انسانها باقی می‌ماند و بسادگی از بین نمی‌رود."^(۵) این بقایای ایدئولوژی کهنه، بر پایه نظام مالکیت خصوصی کهنه تولید شده است و شامل ایدئولوژی حق بورژوازی می‌باشد که در عرصه‌های بسیار تظاهر می‌یابد و در تضاد با نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی است.